



**گفت‌وگوی «جوان» با برادر و هم‌زمان عارف شهید سیدمجتبی علمدار به مناسبت سالگرد شهادتش در ۱۱ دی ماه ۱۳۷۵**

## سیدمجتبی شهید نمی‌شد جای تعجب داشت

■ زینب محمودی عالمی

مداح و عارف شهید سیدمجتبی علمدار، از رزمندگان لشکر ۲۵ کر بلا در دفاع مقدس بود که بارها در طول جنگ تحمیلی به جبهه رفت و مجروحیت‌های متعددی پیدا کرد. سیدمجتبی بعد از پایان جنگ، با عوارض مجروحیت‌هایش دست به گریبان بود. او که از قافله شهدا جامانده بود، نهایتاً زمان اذان مغرب ۱۱ دی ماه ۱۳۷۵ در ۳۰ سالگی بر اثر عوارض مجروحیت شیمیایی به شهادت رسید. سیدمجتبی در سال‌روز تولد زمینی‌اش آسمانی شد. چرا که او متولد اذان صبح ۱۱ دی ماه ۱۳۴۵ در ساری بود. آنچه در پی می‌آید، حاصل همکاری ما با سیدحسین علمدار برادر شهید، حمیدفضل‌الله نژاد پسر عمه و شوهر خواهر شهیدو علیرضا علی پور ریکنده‌از هم‌زمان شهیدسیدمجتبی علمدار است.

**برادر شهید**

**جایی خواندم که گو یا وجه تشمیعه علمدار به عنوان نام فامیل تان دلایل تاریخی داشته‌است؟**
بله، اجدادمان ایام عزاداری امام حسین(ع) در محرم‌ها، علم هیئت‌ها را بلند می‌کردند. لذا فامیلی‌شان را به علمدار تغییر دادند. پدر و مادر ما هر دو سید هستند و شجرنامه ما به امام حسن مجتبی(ع) می‌رسد. من ۹ سال از سیدمجتبی کوچکتر هستم. کودکی‌های سید بیشتر با دامادمان آقای فضل‌الله‌نژاد گذشت. این دواز کودکی با هم دوست بودند. سیدمجتبی بعد از پایان جنگ به عنوان پاسدار در لشکر ۲۵ کر بلا خدمت می‌کرد. می‌گفت باید کار فرهنگی کنیم. هیئت بنی‌فاطمه را تشکیل داد که هر هفته دعای کمیل را منزل شهدا بر گزار می‌کردند. از آنجا کارشان را توسعه دادند. ایشان هیئت رهروان امام را هم تأسیس کرد. آن موقع کسی در کل مازندران هیئتی به این شکل نداشت. خود شهید بود که دعای عرفه را در هیئت‌ها جانداخت. در مناسبت‌ها برای ائمه اطهار مراسم می‌گرفت. سید مجتبی در هیئت‌های ساری و جاهای دیگر سوگواری و جشن اعیاد معصومین را جانداخت. بعد از شهادت سید هیئت رهروان امام به هیئت زینببون و محبان زینب گسترش یافت. در کل هیئت‌ها زیاد شد. سیدقبل وبعد از شهادتش کار فرهنگی کرد.

**شما چند ساله بودید که سیدمجتبی شهید شدند؟**

من سال ۱۳۷۵، ۲۱ساله و سرباز بودم که برادرم شهید شد. کسانی که با سید مجتبی حشر و نشر داشتند می‌دانند سید مرد شهادت بود، یعنی اگر شهید نمی‌شد عجیب بود! چه‌راهش برای شهادت بود. سید مجتبی سال ۱۳۷۵ به هیئت ۱۴ معصوم مراسم داشت. قرار بود شب میلاد حضرت مهدی(عج) جشن بگیرند. کارهای دکور هیئت را انجام داد. بعد از مراسم دعای توسل مولودی خواند. گفت حالم بد است می‌روم منزل. من غروب به هیئت رفتم. گفتند سید مجتبی نیامده و گویا حالش بد شده و او را در بیمارستان برده‌اند. چهار

شب بستری بود. شب آخر به کما رفت و تصمیم گرفتند با هلی کوپتر او را به تهران ببرند. هلی کوپتر آمد. سید مجتبی را می‌خواستند از آسانسور بیرون ببرند که حالش بد شد. دقیقاً موقع اذان مغرب تمام کرد. امسال بیست‌وهفتمین سالگرد سیدمجتبی است که هفتم دی‌ماه در ساری برگزار می‌شود. **شهید علمدار بین مردم به شهید عارف معروف هستند و هر چه زمان می‌گذرد محبوبیتش بین مردم و چندان می‌شود، دلیلش چیست؟**

اجداد ما همه مذهبی بودند و اینها در سرشت سیدمجتبی بی‌تأثیر نیست. سیدمجتبی می‌گفت من هر چه دارم از پدر بزرگوارم دارم. پدرم تعمیرات کفش داشت. در کارش خیلی دقت می‌کرد تا کار درست تحویل مردم بدهد. رزق حلال پدرم در بالا رفتن روحیه سید و نزدیک شدنش به خدا تأثیر داشت. مادرمان هم بسیار صادق، ساده و خوش برخورد بود. ایشان از کودکی سید را با خودش به هیئت‌ها می‌برد. علت دیگر این بود سیدمجتبی حالت مراقبه داشت. در مداحی‌هایش گفته بود همیشه در نظر داشته باشید یکی ما را می‌بیند و مراقبمان است. حواس‌مان باشد بچه هیئتی و منتسب به حضرت زهرا(س) هستیم.

یکی از عواملی که سیدمجتبی به این درجه عرفان رسید این بود که بخشی از زندگی‌اش در دوران جنگ گذشت. می‌گفت دوران جبهه دوران سازندگی‌ام بود. جنگ با همه سختی‌ها کارخانه انسان‌سازی برای بعضی از آدم‌ها بود که به درجه بالایی رسیدند. سید مجتبی بعد از جنگ مداحی می‌کرد. روزهایی که منتسب به حضرت رقیه(س) بود خیلی حال عجیبی داشت. وقتی روضه حضرت رقیه(س) را می‌خواند، مداحی‌اش دل‌ها را می‌سوزاند و اشک‌ها را جاری می‌کرد. می‌دید و می‌خواند. تجسم می‌کرد و گریه می‌کرد. سید مجتبی می‌گفت کسی که می‌خواهد مداحی کند باید وقتش را برای مداحی بگذارد و مطالعه کند. نفس خودش را کنترل کند. خودش را بسازد تا بتواند گریه بیاورد. دعای مداحی‌اش را گوش کنید مشخص است سوز درونی دارد. چون روی نفس

خودش کار کرد تا به این درجه رسید. ورزشکار بود و فوتبال، بینگ‌پنگ، والیبال و بسکتبال را عالی انجام می‌داد. ولی هیچ موقع در هیچ کاری خودش را از اهل بیت دور نمی‌کرد.

**از شهید علمدار فرزندی باقی مانده‌است؟**

زهرا دختر سید مجتبی وقتی پنج ساله بود، پدرش شهید شد. سید خیلی هوای زهرا را داشت. آن چیزی که سید می‌خواست و دوست داشت دخترش به آن درجه عالی علمی رسید و پزشک موفق‌ی‌شده. الحمدلله به درکی رسید که با افتخار بگوید فرزند سید مجتبی هستم. شهیدی که همه مردم دوستش دارند.

**موقع شهادت برادر تان، کنارش بودید؟**

شبی که سیدمجتبی شهید شد از خانوادمان فقط من بالای سرش بودم. چند نفر از بچه‌های هیئت آمدند گفتند حال سید خوب نیست بدنش عفونی شده و باید بستری شود. دکتر دیگری بیاورید. آن شب سید مجتبی را ساعت ۱۲ بستری کردند. تا آبی‌سی‌وی خوالی‌شود فشارش روی چهار رفت. بدنش را عفونت گرفته بود. مرض را جابه‌جا کردند. پنج صبح برندن بخش آی‌سی‌یو. می‌گفتند سیدمجتبی بر نمی‌گردد. من نتوانستم وارد بخش مراقبت‌های ویژه شوم. سید دو روز قبل از اینکه به کما برود گفته بود آقا مرا اول کنید. می‌بینم ۱۴ نور پاک حضرات معصومین دنبال‌ام. آمدند. من می‌بینم. منتظر مرا بریندم. شما اذیت‌کنید بگذارید غسل شهادت انجام بدهم. من رفتنی‌ام. نهایتاً سید شهید شد. موقع دفنش من بالای قبرش رفتم و گفتم سیدجان حلال کن. دیدم ما به قیامت. دست ما را بگیر. دعا کن در راهی باشیم که تو می‌خواهی. سعی می‌کنیم لیاقت برادری سید مجتبی را داشته باشیم.

■ ■ ■ ■ ■

**حمید فضل‌الله نژاد**

**شهید علمدار را از چند سالگی می‌شناختید؟**
من از کودکی با شهید علمدار بزرگ شدم. سید مجتبی

■ ■ ■ ■ ■

سیدمجتبی می‌گفت من هر چه دارم از پدر بزرگوارم دارم. پدرمان تعمیرات کفش داشت. در کارش خیلی دقت می‌کرد تا کار درست تحویل مردم بدهد. رزق حلال پدرم در بالا رفتن روحیه سید و نزدیک شدنش به خدا تأثیر داشت. مادرمان هم بسیار صادق، ساده و خوش برخورد بود

پس‌دایی من بود. ایشان متولد ۱۳۴۵ و من متولد ۱۳۴۴ هستم. دوران طفولیت، مدرسه و هنرستان با هم بودیم. بعد از جنگ سال ۱۳۴۹ با خواهر شهید علمدار اوازچ کردم.

**زمان جبهه با شهید علمدار هم‌زم بودید؟**

منطقه عملیاتی ما فرق می‌کرد. من ۲۶ ماه سابقه جبهه دارم. گردان ۲۰۵ زمی بودم و سید مجتبی لشکر ۲۵ کر بلا بود. شهید علمدار ابتدا یک بسیجی عادی بود. بعداً فرمانده گروهان مسلم لشکر ۲۵ کر بلا شده بود. بعدها به گردان ششامی تخریب رفت.

**کدام عملیات مجروح شدند؟**

در چند عملیات والفجر ۸، کربلای ۵، سه‌چهار مرحله مجروح

شد. دوبار تیر کالیبر بالا به او اصابت کرد. طحال و قسمتی از روده‌هایش را برداشتند. یک بار تیر به بازویش اصابت کرد و پلاتین گذاشتند. آخرین مجروحیتش شیمیایی بود. نمی‌دانیم چه تاریخی شیمیایی شد. به دلیل جراحت شیمیایی سال ۷۵ به شهادت رسید. سیدمجتبی در ۱۱ دی سال ۱۳۴۵ موقع اذان صبح مصادف با بیست‌وسوم‌ماه رمضان به دنیا آمد و موقع اذان مغرب در ۱۱ دی ماه ۱۳۷۵ در سن ۳۰ سالگی و روز تولدش شهید شد. موقع اذان ظهر دفن شد. به نظر من رابطه‌ای بین این اذان‌هاست. سیدمجتبی یک فرد عادی مثل همه ما بود. باهم می‌گفتم و می‌خندیدیم. من ۱۳ ساله و مجتبی ۱۲ ساله بود که انقلاب پیروز شد. تظاهرات دوران شاه، من و سید در خیابان‌ها بودیم. حتی در تظاهرات ۱۸ دی سال ۵۷ که منجر به درگیری نیروهای ساواک و شهربانی با تظاهر کنندگان شد و سه نفر شهید شده بودند، من و سید مجتبی و پسر عموی سید حضور داشتیم. پسر عموی سید قطع نخاع بود و سه چهار سال پیش شهید شد. شروع جنگ تحمیلی سید مجتبی سال اول هنرستان کشاورزی رشته اتومکانیک درس می‌خواند که به جبهه رفت. سید مجتبی هرچه دارد از زمان جنگ دارد. در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. در همین خانهای که مسا زندگی می‌کنیم. خانه پدر بزرگ بود و پدر سید مجتبی که دای‌ام است انتهای این حیاط اتاقی داشت که آن را به حسینیه اختصاص داد. موقع



شهید علمدار نقر سمت راست

سید طحال نداشت و اگر سر ما می‌خورد بد بسیار اذیت می‌شد. با این حال هفته‌ای دو، سه روز روزه می‌گرفت و نماز شبش ترک نمی‌شد. به او گفتم اینقدر روزه بگیر. شب‌ها با این جسم مر یضت برای نماز شب بیدار نشو. گفت اگر من نماز شب نخوانم، روزه بگیرم چطور نفسم و حرف و حرکاتم در دل جوان‌ها اثر گذار باشد!

■ ■ ■ ■ ■

محرم آنجا مراسم می‌گرفتند و جالب‌تر اینکه سیدمجتبی داخل این حسینیه سحرگاه بیست و سوم‌ماه رمضان به دنیا آمد. به هر حال زندگی سیدمجتبی به اهل بیت و امام حسین(ع) از همان طفولیت گره خورد. انقلاب و جنگ شد و سید مجتبی به واسطه رفتای خوبی که شهید شدند، روحش امام حسین(ع) شد.

**اخلاق شهید علمدار چگونه بود؟**

سید مجتبی به واسطه تزکیه نفسی که انجام می‌داد محبوب قلوب مردم شد. برادر مجروحیت طحال نداشت. کسانی که طحال ندارند باید سرما بخورند چن بدن‌شان ضعیف می‌شود. با این حال هفته‌ای دو، سه روز روزه بود. نماز شب می‌خواند. بیمارستان رازی قانمشهر بستری بود. به او گفتم اینقدر روزه بگیر. شب‌ها با این جسم مریضت برای نماز شب بیدار نشو. گفت اگر من نماز شب نخوانم روزه بگیرم چطور نفسم و حرف و حرکاتم در دل جوان‌ها اثر گذار باشد!

نسبت به هر مسئله‌ای شعاعی فکری داشت. به همین خاطر در رهبری تنها بماند. تاریخ مظلومیت شیعه تکرار نشود. سید نسبت‌به مردم مسئله‌ای شعاعی فکری داشت. به همین خاطر در

دل‌های جوانان نفوذ کرد. اگر آرامگاه سیدمجتبی بیاید

می‌بینند مردم چکار می‌کنند. البته همه شهدا پیش خدا و اهل بیت اجر و قرب دارند. نهایتاً باید بگویم که کار فرهنگی سید و عشق و ارادتش به اهل بیت باعث عزت‌ش شد و شهید و علمدار عاشق زیارت عاشورا بود. مردم برای توسل به او زیارت عاشورا نذر می‌کنند.

■ ■ ■ ■ ■

**علیرضا علی پور ریکنده**

**از چه سالی شهید علمدار را می‌شنایداس؟**

من بزرگ شده ساری هستم. از سال ۱۶افتخار آشنایی با سید مجتبی را دارم. دوره آموزشی در منجیل را با هم طی کردیم. با شروع جنگ با هم به کردستان و بعد به جبهه جنوب رفتم. تا آخر جنگ با هم بودیم. عملیات کردستان و ادامه عملیات محمدرسول‌الله مروان. عملیات کربلای چهار و پنج، کربلای ۱۰ و والفجر ۱۰

هم‌زم بودیم. سیدمجتبی عملیات والفجر ۱۰ مجروح شد. تیر اول به بازو و بعد به پهلوش اصابت کرد. آخرین مسئولیتش در جنگ فرماندهی گروهان سلمان از گردان مسلم‌بن عقیل بود. گردان مسلم بن عقیل خط شکن بود. سخت‌ترین مأموریت‌ها را در جنگ معمولاً لشکر ویژه ۲۵ کربلا انجام می‌داد. تنها لشکری که در کشور ویژه بود لشکر ۲۵ ویژه کربلا بود. سخت‌ترین نقطه عملیات برعهده گردان مسلم بود. مثل گردان عاشورا، بارسول و گردان امام حسین(ع). چهار گردان خط شکن بودند و مأموریت اصلی لشکر ۲۵ به عهده این گردان‌ها بود. تصرف فاو به عهده گردان مسلم بود. ظرف دو، سه ساعت این شهر فتح شد و پرچم گنبد امام (رضاع) توسط فرمانده لشکر مرتضی قریانی روی مناره مسجد فاو به اهتزاز در آمد. شب عملیات والفجر ۱۰ وقتی تیربار دشمن به بازوی سید مجتبی اصابت کرد، بازویش را شکست و به پهلوش اصابت کرد. سال‌های متمادی روده‌اش مشکل داشت. خیلی لاغر و ضعیف شده بود. آقا مجتبی هم پسر و هم مادرش سید بودند. به قول مازندرانی‌ها سید دوگواره بود. می‌گفت می‌خواهم بفهمم مادر حضرت زهرا(س) چگونه درد بازو و پهلوا را تحمل کرد. بعد از مجروحیتش می‌گفت خدا را شکر می‌کنم به این مقام نائل شدم. وقتی تیر به بازو و پهلوش اصابت کرد همسان جاقربا یا زهرایش بلند شد. با قریاب یا زهرا(س) بود که نقش بر زمین شد.

**جانباژ چند درصد بودند و کدام عملیات جانباژ شیمیایی شدند؟**

ایشان زمان مجروحیت اصلاً دنبال درصد نرفت. درصداش را بعد گرفت. اواخر جنگ تمام مناطقی که بودیم صدام از گاز شیمیایی استفاده می‌کرد در جزیره مجنون، شلمچه و آبادان صدام شیمیایی زده بود. همه ما چند ماه بیمارستان بستری بودیم. مثلاً در عملیات والفجر ۸ کل گردان شیمیایی شدیم. وقتی شیمیایی می‌زدند کل منطقه بوی سیرن تازه می‌داد. بعد از مدت‌ها در عملیات والفجر ۸ سبزی پلو برای ما آوردند. ظروف غذا که امروز هست آن موقع نبود. شیشه نوشابه به این شکل پلاستیکی آن وقت نبود. آب را داخل کیسه فریز می‌گذاشتند و سرش را گره می‌زدند. ۵۰ تا کیسه فریز آب را داخل گونی می‌ریختند. یک کیسه گونی از بالا پرت می‌کردند. از ۵۰ تا ۳۰ تا می‌ترکید. غذا را هم همین‌طور. ما داشتیم غذا می‌خوریم که بعد از چند روز عملیات داشتیم خستگی می‌گرفتم که بوی سیرن تازه آمد. مازندرانی‌ها به سیرن علاقه دارند. گفتم بچه‌ها عجب بوی سیری می‌آید! یکی از دوستان گفت این اطراف احتمالاً مردم سیرن کاشتند. نگو بمب شیمیایی زده بودند. خلاصه تنفس کردیم و همه بچه‌ها شیمیایی شدند. من سه ماه بیمارستان قائم مشهد بستری کدم. دوستان دو درصد هستم. تاول‌های شیمیایی وقتی روی بدنمان می‌ترکید، به اندازه دو لیتر آب خالی می‌شد.

**خاطره خاصی از شهید علمدار دارید؟**

در عملیات والفجر ۱۰ که در منطقه کردستان بود، هوا به شدت سرد شده بود. چند نفر از هم‌زمان رو به کوه در اثر سرما یخ زدند و شهید شدند. قلب و خون‌شان از شدت سرما یخ زد. لباس ما یک پیراهن و شلوار بسیجی و چکمه کشاورزی منسکی و کلاهی بود که برف سنگین روی آن می‌نشست. شلوار در سرمای ۲۰ درجه زیر صفر، همراه چکمه و پای‌ماخ می‌مزد. در آن سرمای طاقت فرسا دو شانه روز توی راه بودیم. تا به نقطه دشمن برسیم. ۲۰ کیلومتر پشت دشمن رفتیم. عقبه دشمن را بستیم. گردان‌هایی که جلو بودند عمل کردند. اگر عملیات درست انجام نمی‌شد اسیر می‌شدیم. ۲۰ کیلومتر در عمق دشمن بودیم. در چنین شرایطی وقتی وارد شدیم از هفت تپه که مقر لشکر ما بود به سه راه حزب‌الله مروان رسیدیم. آقا سید مجتبی گفت بیا سریع جادر بزنیم. برف و کولاک و باران بود. جادر زدیم. یک گروهان ۱۰۰ نفره فقط دو جادر داشتیم. هر جادر محل استقرار حداکثر ۳۰ نفر بود. حالا ۱۰۰ نفر می‌خواستند بروند در جادر جا بگیرند. هر طور بود بچه‌ها را جابه‌جا کردیم. من مجتبی ماندمیم. گفتم مجتبی دارم یخ می‌زنم! گفت وضعیت من هم مثل وضعیت تو هست. در عملیات قبلی مجروح شده بودم. مجتبی هم در همان عملیات والفجر ۱۰ مجروح شد. نهایتاً دم در جادر ماندمیم. از صبح زود نخوابیدم و خیلی خسته بودیم. مجتبی گفت من دم در جادر دراز می‌کنم. برف می‌بارید و سید سرش را داخل جادر می‌ورد که از گرمای چراغ داخل جادر مقداری استفاده کند و به قدر ذرهای گرم‌ها بگیرد. گفتم دارم منجمد می‌شوم جای‌مان را عوض کردیم. نصف بدنم داخل جادر بود. بیرون که آمدم تمام بدن سید مجتبی یک گلوله برف بود. بالاخره با ایثاری که آقا مجتبی از خودش نشان داد شب را سر کردیم و فردا شب برای منطقه عملیاتی حرکت کردیم.

		۸	۹	۲	
		۱	۳		
۶	۷	۹			
		۹	۵	۸	
		۲	۷		
۷		۴			
	۱	۶	۴	۹	
		۳	۶		

۸	۵	۷	۱	۷	۵	۸	۵
۱	۳	۷	۸	۷	۵	۷	۵
۸	۷	۵	۳	۵	۷	۱	۷
۷	۵	۷	۸	۷	۵	۷	۱
۷	۱	۵	۷	۵	۷	۱	۷
۷	۱	۵	۷	۵	۷	۱	۷
۷	۱	۵	۷	۵	۷	۱	۷
۷	۱	۵	۷	۵	۷	۱	۷
۷	۱	۵	۷	۵	۷	۱	۷
۷	۱	۵	۷	۵	۷	۱	۷
۷	۱	۵	۷	۵	۷	۱	۷
۷	۱	۵	۷	۵	۷	۱	۷
۷	۱	۵	۷	۵	۷	۱	۷
۷	۱	۵	۷	۵	۷	۱	۷
۷	۱	۵	۷	۵	۷	۱	۷

■ **پاسخ جدول شماره ۶۹۳۴**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۱	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴

**از راست به چپ**

۱- این سازمان در ۱۹۹۶ از سوی هیران چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان با هدف برقرار کردن موازنه در برابر نفوذ آمریکا و ناتو در منطقه، پایه‌گذاری شد- نظافت، تصفیه و اخراج ■ ۲- آنزیم مبدل شیر به پنیر- سرآغاز شکست- پایتخت کشور کانگوروا ■ ۳- باغ غصب‌شده حضرت زهرا- آبی‌زی ماهوش- قسمت‌بالای پای انسان ■ ۴- خدای درویش- رنگ آتش- بنیانگذار سوشیسی صلیب‌سرخ- رنج و محنت ■ ۵- اتاقتک تارکک- کم آذری- گرمی آتش- نهی شاعرانه از آمدن ■ ۶- ضلع روبه‌روی زاویه قائمه- نو عروس هزار داماد- هواپیمای بدون موتور ■ ۷- همسر مرد- ثروتمند- زندان- مباحات کردن ■ ۸- در خانه‌اش شبنمی توفان است- خندق پلا- شعبه‌ای از دین بودایی ■ ۹- تبتک- مکانی در مکه- اسب خسرو پرویز- ضمیر اشاره ■ ۱۰- دیو سپیدای دربنداست در تعبیر ملکا‌الشعراى بهار- مکان و اشیان- پارکی در تهران ■ ۱۱- چرک و کثافت- از پام تاشم- حرف قفدان- ظرف آبگوشت ■ ۱۲- مسالوی- حق معاینه طبیب- از رنگ‌های گرم- بالایی فرنگی ■ ۱۳- درد و رنج- اولویت- دشمن فرشته ■ ۱۴- دریاچه‌ای در مرویان کردستان- از انرژی‌های طبیعی- تعمیر و اصلاح چیزی ■ ۱۵- اولین سکه‌ها در این دوره تاریخی در ایران ضرب شد- انجام آن قبل از مسابقه ورزشی ضروری است

**از بالا به پایین**

۱- نوعی گلدوزی سنتی نقش گل و بوته به صورت حلقه‌های تو در تو- فقیری و تهیدستی ■ ۲- پس‌انداز و ذخیره کردن- جانشین اسم- چهره شطرنجی ■ ۳- خوب و حسن- تلخ- مسلک سیاسی- کلمه سوالی ■ ۴- شکم‌بند طبی- عدد خرابی اوضاع- نامی برای شاه‌بهرس- اندازه‌های هر سیستم صوتی ■ ۵- مروارید- درخت قالی‌باغان- جذب‌بزرگ تهمتن ■ ۶- عنوان پادشاهان مغولی- جزیره مرجانی- باران آتکد ■ ۷- فرارسیون بین‌المللی دو و میدانی- سوی و طرف- ماسه- زینت ■ ۸- آقاو سرور- آرا و فتاوای قضایی و شرعی- سبزی نقلی ■ ۹- شیرین‌تر از فرزند- شهر مرکبات- مایه حیات- از آلات موسیقی ■ ۱۰- صدمه و آسیب- نامی دخترانه از یک گل- شرمساری و شرم‌ندگی ■ ۱۱- قند سوخته- بخشش و گرم- شهر برج فلرل ■ ۱۲- سرنیزه- ورق‌های چاپی تبلیغاتی- وحشی- بنده و شما ■ ۱۳- پسر عرب- از گیاهان زینتی- شراب- برداشت محصول کشاورزی ■ ۱۴- طلا- رهبر حزب- بیماری فراموشی ■ ۱۵- آنچه که از کسی به جاماند- ناسازگاری و نغفر غریزی